

خُرْفَسْتَران در اندیشه ایرانیان براساس اوستا، متون پهلوی، و شاهنامه

حمید ایاز* - دکتر احمد طحان**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب - استادیار زبان و ادبیات فارسی دانشگاه آزاد اسلامی واحد فیروزآباد

چکیده

خُرْفَسْتَران موجودات زیان‌باری مانند اژدها، مار، مور، کژدم، موش، شیر و... هستند که اهریمن آنها را بر ضد جهان نیک آفریده است. در *اوستا* و متون پهلوی دستورهایی درباره مبارزه با این موجودات اهریمنی و از میان بردن آنها داده شده است. تأثیر فردوسی و *شاهنامه* بر فرهنگ و زبان ایرانی روشن است، اما آنچه ضروری می‌نماید، آشکار کردن این نکته است که اندیشه‌های او و نگرشش درباره جانوران تا چه اندازه از این متون تأثیر پذیرفته است. نگارندگان در این مقاله با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی و مقایسه آن دسته از موجوداتی می‌پردازند که در متون دینی زرتشتیان خُرْفَسْتَر به‌شمار آمده‌اند و در *شاهنامه* هم از آنها نام برده شده است. این پژوهش نشان می‌دهد که در *شاهنامه* نه واژه خرفستر به کار رفته و نه به اهریمنی بودن جانوری اشاره شده است، اما گاهی نگرش فردوسی در مورد زیانمند بودن برخی موجودات با آنچه در *اوستا* و متون پهلوی در این زمینه آمده، مشابه است و گاهی هم با آنها مغایرت‌هایی دارد. در پایان هر مبحث، به مفاهیم نمادین این جانوران در اسطوره‌های ملل دیگر نیز اشاره شده و اختلاف دیدگاه یا تشابهات آنها با *اوستا*، متون پهلوی، و *شاهنامه* نموده شده است.

کلیدواژه‌ها: اسطوره، خُرْفَسْتَر، *اوستا*، متون پهلوی، *شاهنامه*.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۳۹۵/۰۳/۰۹

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۳۹۵/۰۶/۲۰

*Email: takhtehsiyah_1@yahoo.com (نویسنده مسئول)

**Email: tahanahmad@yahoo.com

مقدمه

واژه خُرْفُسْتَر در *اوستا* به صورت خُرْفُسْتَر - xrafstara آمده است. (یشت‌ها ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۵۶) کانگا می‌گوید: خُرْفُسْتَر از ریشه خَرَب و خُرْفُس به معنی زیانکار و کثیف و در زبان پهلوی با خای ساکن، یعنی xrafstar آمده است. (وندیداد ۱۳۸۵: ۴۱) در فرهنگ معین تلفظ این واژه به صورت xarafstar ضبط شده است. این واژه تا قرن دوم و سوم هجری در زبان فارسی به کار می‌رفته، ولی از آن پس، واژه حشره جای آن را گرفته است. (ر.ک: پورداوود ۱۳۸۰: ۱۷۸) خُرْفُسْتَران در *یسنا* (هات ۲۸، بند ۵) علاوه بر معنی حقیقی، اطلاق بر جانوران موذی و زیانکار، در معنای استعاره دزدان، بدکاران، بدخواهان، و نابکاران چادرنشین که دشمنان مزدیسنا هستند نیز به کار رفته است. (ر.ک: یشت‌ها ۱۳۷۷، ج ۲: ۳۵۶)

خُرْفُسْتَران در متون پهلوی جانورانی زهردار، گزنده، و زیانبار مانند اژدها، مار، کژدم، کَلپاسه (= چَلپاسه)، وَزَع، مور، موش، ملخ، مگس، زنبور، عنکبوت، کرم، سوسک، سن، شپش، کیک، پشه، و سرگین‌گردان هستند که اهریمن برای مقابله با موجودات و پدیده‌های اهورایی ساخته و در روی زمین پراکنده کرده است. در این متون، خرفستران به سه دسته کلی تقسیم شده‌اند: *آبی*،^(۱) *زمینی*، و *پَردار*. وَزَع بدترین نوع آبی، اژدهای بسیار سر بدترین گونه زمینی، و مار پَردار بدترین خرفستر پَردار است. (ر.ک: دادگی ۱۳۸۵: ۹۸)

از آنجا که دین زرتشت بر پایه ستیزه و پیکار دو بُن ناسازگار و متضاد یعنی اهورامزدا و اهریمن استوار است که یکی جهان نیک را می‌آفریند و دیگری سازنده بدی‌ها است، همه جهان هستی هم میدان نبرد این دو است تا آنگاه که سرانجام، خوبی بر بدی پیروز شود و آن را از کار بازدارد؛^(۲) اما اهورامزدا و اهریمن در این مبارزه تنها نیستند و هرکدام نیروهایی بر ضد هم به میدان می‌فرستند. اهریمن برای نابود ساختن جهان نیک گماشتگانی دارد؛ مانند دیوان، پریان، جادوان، دروغ‌پرستان،

و... هرکدام از این نیروهای اهریمنی هم ابزارهایی دارند چون دروغ، خشک‌سالی، بیماری، پیری، مرگ، و خرفسْتَران، یعنی جانورانی که هرکدام به نوعی به جهان نیک آسیب می‌زنند. اهورامزدا نیز کارگزارانی دارد؛ از جمله آمشاسپندان، ایزدان، آتش، آب، باد، خاک، و نیز جانوران سودمندی مانند گاو، اسب، گوسفند، سگ، خروس و... آنچه در این نوشتار باید مورد توجه خواننده قرار گیرد، این است که مبنای ایزدی و اهریمنی بودن این موجودات سود و زیانی است که به مردم می‌رسانند، اما نه مردم امروزی در جهان صنعتی، بلکه مردم جوامع کشاورز و گله‌دار. برای چنین مردمی جانورانی مانند مور، ملخ، و گرگ نابودکننده دانه و کشته و دام و در نتیجه، اهریمنی هستند، اما سگ نگهبان گله حیوانی ایزدی است و نیز پرنده‌ای مانند لاشخور؛ از این رو که ناپاک‌ترین چیز در جهان در باور زرتشتیان، یعنی جسد را که لانه دیو مرگ است، از میان می‌برد.

نگارندگان این تحقیق با روش توصیفی - تحلیلی به بررسی خرفسْتَرانی می‌پردازند که علاوه بر *اوستا* و متون پهلوی، در *شاهنامه* هم به آنها اشاره شده است؛ هرچند نه واژه خرفسْتَران در شاهکار حماسی ایرانیان به کار رفته و نه به اهریمنی بودن آنها اشاره‌ای شده است؛ همچنین، دیدگاه‌های اسطوره‌های ملل دیگر هم درباره این موجودات بررسی و در پایان، اختلاف و یا شباهت دیدگاه نویسندگان متون دینی زرتشتی با سراینده *شاهنامه* بیان می‌شود.

درباره خرفسْتَران و نقش این جانوران در آثار پهلوی و اوستایی گذشته از یادداشت‌های برخی مترجمان و گزارندگان *اوستا* و متون پهلوی و در رأس همه، ابراهیم پورداوود - که هر جا مناسبتی پیش آمده و از خرفسْتَران نامی برده شده، توضیحاتی داده است، تحقیقاتی انجام شده است؛ برای نمونه معظمی (۱۳۷۸) به بررسی اجمالی همه جانوران از جمله خرفسْتَران پرداخته است، واشقانی فراهانی (۱۳۹۰) مطالبی کلی در مورد خلقت تمامی جانوران ذکر کرده است، واحد دوست و

ربیعی (۱۳۸۶)، افشاران مشهدی (۱۳۸۵)، و قلی‌زاده (۱۳۹۲) هم مطالبی به‌طور پراکنده و در ضمن توضیحاتی در لابه‌لای مطالب اصلی آورده‌اند، یا به معرفی اجمالی خرفستران یا کل جانوران تنها در *اوستا*، متون پهلوی، یا *شاهنامه* پرداخته و مقایسه‌ای انجام نداده‌اند. این مقاله هم هرچند محدود به بررسی خرفسترانی است که به‌طور مشترک، در *اوستا*، متون پهلوی، و *شاهنامه* از آنها یاد شده، ولی ضمن معرفی کامل آنها براساس *اوستا* و متون پهلوی، مفاهیم نمادین آنها با *شاهنامه* و اسطوره‌های ملل دیگر مقایسه شده است.

آفرینش خرفستران

هنگامی که اهورامزدا خواست انسان را برای نبرد با اهریمن بیافریند، نخست زمینه حضور او را با آفرینش پدیده‌ها و موجوداتی چون آسمان، آب، زمین، گیاه، و گاو^(۳) فراهم ساخت. اهریمن با دیدن این آفرینش نیک و سودمند، خود را در برابر آن ناتوان یافت و سه‌هزار سال در گنجی فرورفت. در این زمان، دیوان و ازجمله ماده‌دیوی به نام جه^۱ (جهی^۲)^(۴) او را تهییج کردند و از او خواستند که برخیزد و به مقابله با آفرینش اهورامزدا پردازد. سرانجام، اهریمن جرأت یافت. برخاست و برای مبارزه با آفریده‌های اهورایی، جانوران موذی زهردار و گزنده‌ای مانند مار، کژدم، چلپاسه، وزغ، مور، موش، ملخ، مگس، و... را در روی زمین پراکنده ساخت؛ چنان‌که همه زمین را فراگرفتند و به اندازه تیغ سوزنی بر زمین جا نماند. (دادگی

۱۳۸۵: ۵۱-۵۳)

1. Jeh

2. Jehi

به گزارش *اوستا* (تیریشٿ: بند ۱۸ - ۲۹)، به دنبال هجوم اهریمن بر آفرینش نیک، تیشٿر^۱ (تیشٿر)، ایزد باران، با راهنمایی و یاری بهمن^(۵) و هوم^۲ ایزد نگاهبان گیاهان، با او مقابله کرد. تیشٿر سه بار به سه کالبد درآمد؛ یک بار به هیأت مردی، بار دیگر به شکل یک اسب، و سرانجام، به صورت گاوی ظاهر گشت و با هر شکل، ده شبانه روز با آپوش^۳، دیو خشک سالی، جنگید و در پایان نبرد، بارانی جاری ساخت بس بزرگ؛ آن گونه که آب، زمین را به بلندای انسانی فراگرفت و بدین گونه جانوران زیان باری را که همه گستره زمین را فراگرفته بودند، نابود ساخت، ولی خرفسٿران مرده روی زمین باقی ماندند و زهرشان با زمین آمیخته شد. تیشٿر برای از بین بردن این زهرها به پیکر اسبی سپید وارد دریا شد. آپوش هم در هیأت اسبی سیاه به مقابله با او پرداخت. تیشٿر از اهورامزدا خواست که او را پیروز گرداند. به دنبال این درخواست، زور ده اسب نر، ده شتر نر، و ده گاو نر پیدا کرد و دیو خشک سالی را شکست داد، ده شبانه روز دیگر باران بارانید و زهرهای جانوران مودی که بر زمین پراکنده شده بود، با آب در هم آمیخت و بدین ترتیب، آب دریاها که تا پیش از آن شیرین بود، شور شد و از آن زهری که در زمین باقی مانده بود، خرفسٿران پدید آمدند.

این موجودات اندک اندک گسترش یافتند. به گزارش *اوستا*، یکی از دلایل گسترش خرفسٿران در روی زمین این است که مردگان آیین های دینی را برگزار نمی کنند. وقتی زرتشت درباره دردآورترین کردار آدمیان از اهورامزدا پرسید، اهورامزدا پاسخ داد: اگر آدمیان در برگزاری آیین های دینی کوتاهی کنند، انواع خرفسٿران روی زمین پراکنده می شوند. در فرگرد هفدهم *وندیداد* (بند اول تا

1. Tištar

2. Hoom

3. Apūš

چهارم) آمده است: اگر مردمان موی خود را بتراشند یا ناخن خود را بگیرند، ولی آنها را در شکاف و گودالی نریزند، انواع خرفستران مانند شپش که لباس‌ها را می‌جویند و آنها که مایه ویرانی گندم‌زارها هستند، روی زمین آشکار می‌شوند و مایه عذاب مردم می‌گردند.

خرفستران اغلب تنی زشت و رنگی تیره و اهریمنی دارند و با تاریکی هم‌گوه‌رند. بیشتر در شب‌ها ظاهر می‌شوند و موجب بیم و آسیب رساندن و گاهی نابود کردن آفریده‌های ایزدی می‌گردند. (ر.ک: دادگی ۱۳۸۵: ۹۸) نه تنها خرفستران اهریمنی هستند، که بنا بر گزارش بندهش، خود اهریمن در آغاز، آنگاه که از خواب سه‌هزارساله سر برمی‌دارد، بدنی زشت دارد و همچون وزغ است و وقتی با همراهی همه دیوان، به مقابله با روشنایی می‌پردازد، به شکل ماری ظاهر می‌گردد و تصمیم می‌گیرد آسمان را سوراخ کند و در یک مرحله نیز به سان مگسی بر تمام آفرینش می‌تازد و همه‌جا را تیره و تار می‌کند. (ر.ک: همان: ۵۱ - ۵۲)

لزوم مقابله با خرفستران

از آنجا که خرفستران باشندگانی اهریمنی هستند، از بین بردن آنها از نظر ایرانیان باستان، کاری واجب بوده است؛ چنان‌که در کتاب دینی مینوی خرد، درباره شادترین و ناشادترین زمین چنین آمده است: شادترین زمین آنجا است که خرفستران را از آن دور می‌سازند و ناشادترین زمین جایی است که این جانوران زیان‌بار در آنجا جمع شده باشند. (ر.ک: مینوی خرد ۱۳۵۴: ۱۸ - ۱۹) آنچه نویسنده گمنام مینوی خرد نقل می‌کند، در بند ده از فرگرد سوم *وندیداد* آمده است. در این کتاب نیز اندوهناک‌ترین زمین جایی است که خرفستران در آن لانه بسازند.

کشتن خرفستران از وظایف زرتشتیان و به خصوص موبدان بوده است. ایشان باید با اهریمن و هر موجود ساخته وی نبرد می کردند و جهان پاک را از آلایش آنها می زدودند. موبدان با چوب دستی خاصی که به آن خرفسترغن^(۶) گفته می شده و دارای نوک تیزی بوده است، جانوران کوچک زیان بار به ویژه مورها را نابود می کردند. (ر.ک: پورداوود ۱۳۸۰: ۱۸۲) در *وندیداد*، کفاره برخی از گناهان کشتن خرفستر است؛ چنان که در فرگرد هجدهم *وندیداد* بند ۶۸-۷۳ آمده است چنانچه مردی با زن حائضه همخوابگی کند، «او باید هزار مار بر شکم خزنده و دوهزار مار از گونه دیگر ماران را بکشد. او باید هزار تا از قورباغگان را... و هزار مور دانه کش و دوهزار از گونه دیگر موران را بکشد.»^(۷) اهورامزدا درباره مجازات کُشنده سگ آبی^(۸) به زرتشت می گوید: «او باید ده هزار مور بر شکم خزنده، ده هزار سنگ پشت، ده هزار از قورباغگانی را که در خشکی می زیند، ده هزار مور دانه کش، ده هزار مور گزنده، گودال کن، و آسیب رسان را بکشد.»^(۹) (وندیداد، بند ۵، فرگرد ۱۴)

آشکار است که در برابر خرفستران، از موجوداتی هم که به نوعی باعث از میان رفتن آنها می شوند، باید حفاظت و نگرهبانی کرد؛ از جمله این جانوران خارپشت است که نباید آن را کشت. در کتاب *صد در نشر* (در ۵۷) آمده است که باید این جانور را گرفت و در دشتی نزدیک سوراخی برد تا وارد سوراخ شود و دلیل رهایی این جانور از مرگ چنین بیان شده است: «خارپشت در خانه مورچه شود، مورچه همه بمیرد. هزار مار و دیگر خزندگان را بگیرد و بخورد و او همه خرفستر خورد.» (پورداوود ۱۳۸۰: ۲۱۳)

شیوه ایمنی از آسیب خرفستران

به گفته ابوریحان بیرونی؛ در جشن اسپند^(۱۰) مردم مویز را با انار می‌کوبند و بر این باورند که تریاکی (تریاک، پادزهر) خواهد شد که مردم را از گزند کژدم‌ها در امان می‌دارد. سپس از آغاز سپیده‌دم تا غروب، افسونی را بر کاغذهای چهارگوش می‌نویسند و بر دیوارهای خانه می‌چسبانند. آن افسون این است: «بسم الله الرحمن الرحیم. اسفندارمذ ماه و اسفندارمذ روز، بیستم^(۱۱) دم و رفت زیر و زبر از همه جز ستوران به نام ایزدان و به نام جم و فریدون. بسم الله به آدم و حسبی الله و کفی.» (۳۶۳: ۳۵۵)

پورداوود پس از بیان رسم اخیر به نقل از ابوریحان می‌نویسد: این جشن هنوز در در میان پارسیان رواج دارد و در روز پنجم اسفندماه برگزار می‌شود. سبب برگزاری آن در این روز این است که چون سپندارمذ نگاهبان زمین است، برای خشنودی او در جشن خاص وی می‌کوشند زمین را از گزند خرفستران بر کنار دارند؛ (ر.ک: پورداوود ۱۳۸۰: ۱۹۳) همچنین، در این روز، بخش‌هایی از اوستا را روی کاغذ می‌نویسند و آن را جلوی در خانه آویزان می‌کنند و بدین‌گونه تا یک سال، خانه را از گزند جانوران موذی ایمن می‌سازند. این جشن به جشن برزیگران نیز موسوم است؛ زیرا بدین شیوه، محصولات کشاورزان را نیز از دستبرد مورچه و دیگر حشرات حفظ می‌کنند. (ر.ک: خرده اوستا ۱۳۱۰: ۲۱۰) دلیل این کار این بوده است که روزگاری چنین تصور می‌شد که تصویر یک موجود زیانکار، قدرت جادویی دفع خود آن موجود و دیگر زیانکاران را دارد. (ر.ک: هال ۱۳۸۳: ۸۲) پورداوود از جشن دیگری به نام جشن خرفستر یاد می‌کند که تا حدود یک قرن پیش، در بین زرتشتیان کرمان برگزار می‌شده است. در این جشن موبدان زرتشتی لباس‌های سپید می‌پوشیدند و با استفاده از خرفسترغن در شهر و بیرون از شهر، این موجودات را می‌گرفتند و با ریختن دارویی بر این جانوران، آنها را نابود می‌ساختند. در محل برگزاری این آیین

نیز مقداری روغن گیاهی، روغن کرچک، و کتیرا دود می‌کردند. (ر.ک: خرده‌اوستا ۱۳۱۰: ۱۹۵ حواشی پورداوود)

ایزدی شدن برخی خرفسَتران

از آنجاکه برخی از موجوداتی که خرفسَتر معرفی شده‌اند، سودمند هستند و از طرفی دیگر، طبق آموزه‌های زرتشتیان، نمی‌توان تصور کرد که موجود اهریمنی سودمند باشد، موبدان زرتشتی برای توجیه این تضاد تدبیری اندیشیده‌اند؛ از جمله موبدی که نویسنده کتاب دینی *مُبناهِش* است، می‌گوید: اورمزد بعضی از این جانوران را به سود مردمان برگردانید؛ از جمله *زنبور عسل* که عسل به مردمان می‌دهد و خاصیت دارویی دارد، کرم ابریشم که ابریشم و کژ^(۱۲) تولید می‌کند، وادک^(۱۳) که عقرب را نابود می‌کند، و *برگ‌مار*^(۱۴) که مار را از بین می‌برد؛ (ر.ک: دادگی ۱۳۸۵: ۹۹) علاوه بر این، از اعضای بعضی خرفسَتران در ترکیب برخی از داروها استفاده می‌شد؛ دلیل مناسب بودن اعضای آنها برای انسان‌ها، آفرینش جسم مادی این موجودات از عناصر چهارگانه و ایزدی بوده است. (همان: ۹۸) به گزارش *مُبناهِش*، فقط مینوی (وجود غیر مادی) خرفسَتران اهریمنی است، ولی جسم آنها آفریده اهورامزدا است. اهریمن مینوی این موجودات را برای آزار جانوران، مردمان، و گیاهان آفریده است، ولی وجود مادی و روشنی چشم آنان از اورمزد است. او بدین سبب جسم مادی و روشنایی چشم به خرفسَتران داده است تا موجودات ایزدی بتوانند آنان را ببینند و بکشند، یا بگریزند، یا خود این خرفسَتران از مسیر آنها کنار روند و این به صلاح مردمان است. (همان)

در یک چرخش شگفت‌آور، همین اهریمنیان در دوزخ برای مجازات گناهکاران فریب‌خورده اهریمن به کار گماشته می‌شوند؛ چنان‌که ارداویراف در شرح مشاهدات خود از دوزخ گزارش می‌دهد که روان مردی را که در دنیا غیبت کرده و

مردم را به جان هم انداخته است، می‌بیند که مورد هجوم خرفستران واقع شده است و این جانوران زبانش را می‌چونند؛ (ر.ک: ارداویراف‌نامه ۱۳۸۲: ۶۹) همچنین، روان چند مرد و زن را می‌بیند که خرفستران پا و گردن و میان آنها را می‌چونند. وقتی دلیل شکنجه آنها را می‌پرسد، می‌شنود که اینان گناهکاران هستند که در گیتی بدون گُستی (کشتی، کمر بند آیینی زرتشتیان) راه می‌رفتند و سرِ پا ادرار می‌کردند (همان: ۶۸) و نیز خسیسانی را می‌بیند که خرفستران بدن آنها را می‌درند؛ زیرا نه تنها به نیازمندان نبخشیده‌اند، که دارایی خود را از خانواده خود هم دریغ کرده‌اند. (همان: ۹۲)

مقایسه خرفستران در *اوستا* و *متون پهلوی* با *شاهنامه*

در *شاهنامه* در مورد موجوداتی مانند اژدها، سوسمار، کرم، کژدم، مار، مورچه، موش، ملخ، و پشه که در نامه‌های دینی زرتشتیان از خرفستران به‌شمار می‌آیند، مطالبی آمده است؛ البته کاربرد برخی از این جانوران نظیر اژدها و مار در این کتاب زیاد است، برخی دیگر مثل موش، ملخ، و کژدم کاربردی اندک دارند، و از خرفسترانی همچون زنبور، عنکبوت، سوسک، سن، شپش، کیک، سرگین‌گردان، سمندر، وزغ، خارپشت، و جوجه تیغی یاد نشده است؛ به همین سبب، در این بخش به مقایسه خرفسترانی خواهیم پرداخت که در *اوستا*، *متون پهلوی*، و *شاهنامه* از آنها نام برده شده است.

۱. اژدها

واژه اژدها از آژی گرفته شده که به معنی مار است و شاید منظور از آژی، یک جانور اهریمنی باشد؛ درست به همان معنایی که امروز از کلمه اژدها یا اژدر فارسی

برمی آید. (یشتها ۱۳۵۶، ج ۱: ۱۸۸ حواشی پورداوود) اژی در اسطوره‌های هند، به صورت آهی به کار رفته است. برخی از محققان آژ فارسی به معنی حرص را با اژی پهلوی هم‌ریشه دانسته‌اند. (ر.ک: سلطانی‌گرد فرامرزی ۱۳۸۶: ۷۶) در فرگرد یکم و نندیداد (بند سوم) آمده است که اهریمن برای مقابله با آفرینش ایرانویج، نخستین کشور نیک آفریده مزدا، اژدها را به وجود آورد. اژدها از جمله خرفستران زمینی و گونه‌های آن دوسر، هفت‌سر، و بسیار سر است. (ر.ک: دادگی ۱۳۸۵: ۹۸) در *اوستا* گرشاسب نخستین پهلوانی است که اژدهایی را از پای درمی‌آورد. (اوستا ۱۳۸۵: ۱۴۲)

اژدها در *شاهنامه* جانوری است تنومند، آتشین‌دم، بلندموی، خونین‌چشم، مردم‌اوبار، و مایه آسیب آدمیان و جانوران. واژه اژدها صدو هشتاد بار در *شاهنامه* به کار رفته است که علاوه بر اطلاق بر این حیوان اساطیری، بیانگر مفهوم موجودی قدرتمند و مرگ‌آفرین است؛ از این‌رو، گاه پدیده‌های نیرومندی چون آسمان، روزگار، آژ، مرگ، و... که آدمی در برابر آنها سخت ناتوان است، به اژدها تشبیه شده‌اند.

گاه اژدها استعاره از آسمان است؛ آسمانی که همه را در کام خود فرومی‌برد و هیچ‌کس حتی افراد خردمند و پهلوانان قدرتمند را از چنگالش رهایی نیست:
از این برشده تیزچنگ اژدها
به مردی و دانش که آمد رها؟
(فردوسی ۱۳۸۴: ۳۵۷)

گاهی هم تیغ و خنجر مرگبار پهلوانان به اژدها تشبیه شده است:
دو خنجر گرفتند هردو به کف
بگشتند [چندی] میان دو صف
سکندر چو دید آن تن پیل مست
یکی کوه زیر، اژدهایی به دست
(همان: ۴۰۷)

علاوه بر این، گاهی خود پهلوانان جسور - ایرانی و آیرانی - به دلیل مرگ‌آفرینی در میدان جنگ به اژدها تشبیه شده‌اند؛ چنان‌که در بیت زیر اژدها استعاره از گیو است:
بدو گفت: کاین اژدهای دژم
که مرغ از هوا اندر آرد به دم...

و را گیو خوانند پیل است و بس که در رزم دریای نیل است و بس
(فردوسی ۱۳۸۴: ۱۶۷)

و در بیت زیر هم پلاشان تورانی به اژدها همانند شده است:

که اینت بهای سرب‌بی‌بها پلاشان دژخیم نر اژدها
(همان: ۱۶۰)

گذشته از این، فردوسی هنگامی که می‌خواهد سرعت و جنگاوری اسب پهلوانان
(به‌ویژه رخس) را نشان دهد، آنها را به اژدها تشبیه می‌کند:

سپهدِ عنان اژدها را سپرد به خشم از هوا روشنایی ببرد
(همان: ۹۶)

نبرد با اژدها، یعنی غلبه بر مشکلات برای دستیابی به گنج معرفت باطنی و کشتن
اژدها به معنی کشمکش میان نور و تاریکی، نابودی نیروهای ویرانگر شر، غلبه بر نفس
اماره، و سلطه بر نفس است. (ر.ک: کوپر ۱۳۸۰: ۱۸) بهار معتقد است شاهان و پهلوانان با
عمل اژدهاکشی کارویژه خود، یعنی برکت‌بخشی را انجام می‌دهند و بدین ترتیب،
برکت و باران را بر زمین جاری می‌کنند.^(۱۵) (قلی‌زاده ۱۳۹۲: ۲۷۵)

«اژدها مشهورترین موجود جادویی در ادبیات است و غالباً سرسخت‌ترین و قوی‌ترین
دشمنی است که قهرمانان اساطیری با آن روبه‌رو می‌شوند. به‌رغم موجودیت افسانه‌ای
اژدها، در برخی کتب تاریخی مانند تاریخ هرودوت نیز از این جانور نام برده شده
است. این جانور اهریمنی با گام نهادن قهرمان به سرزمین آزمون‌ها به پیشواز او
می‌آید و غلبه بر آن، نماد پیروزی بر هرگونه صاحب‌قدرت ناشناخته زیان‌بار است.»
(طاهری و آقاجانی ۱۳۹۲: ۱۸۹)

در شاهنامه، سام نخستین کسی است که اژدهایی را می‌کشد. (ر.ک: فردوسی ۱۳۸۴: ۴۹)
پس از آن، رستم در خوان سوم (ر.ک: همان: ۷۶ - ۷۷) و گشتاسب در سرزمین روم
هرکدام اژدهایی را می‌کشند. (ر.ک: همان: ۳۱۸-۳۱۹)

اژدها مفهومی پیچیده و گاه متضاد دارد؛ زیرا ترکیبی از مار و پرنده است، اما
به‌طور کلی، در شاهنامه دارای مفهوم قدرتمندی و مرگ‌آفرینی است و در اوستا و

متون پهلوی علاوه بر داشتن این دو صفت، موجودی شریر و اهریمنی نیز به شمار می‌آید. سومری‌ها هم اژدها را نیروی شر می‌دانند و در اسطوره‌های هند و بابل، این جانور نماد خشک‌سالی و تاریکی است. (ر.ک: واحد دوست ۱۳۷۹: ۳۱۶؛ کوپر ۱۳۸۰: ۱۹) در اسطوره‌های مسیحی، مار و اژدهای له‌شده و ازبین‌رفته نشانه غلبه حضرت مسیح بر بدی‌ها است و مسیحیان آن را نماد دیو و دشمن خدا به حساب می‌آورند. در اسطوره‌های هندی، اژدها شربتی تولید می‌کند که باعث جاودانگی می‌شود که به آن سومه می‌گویند. (ر.ک: شوالیه و گربران ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۲۶)

اژدها در اساطیر چین - برخلاف اسطوره‌های دیگر ملت‌ها - موجودی ایزدی، عامل خوشبختی و آسایش مردمان و حاکم بادها و آب‌ها است؛ (واحد دوست ۱۳۷۹: ۳۱۶) همچنین، آن را نماد باران‌آفرینی و دارنده عنصر نرینگی نیز می‌دانند. (کریستی ۱۳۷۳: ۶۸؛ شوالیه و گربران ۱۳۷۹، ج ۱: ۱۲۷) در اساطیر ژاپن، اژدها خود را به شکل انسان درمی‌آورد. (پیگوت ۱۳۸۳: ۱۷۴) اژدها در اساطیر چین و ژاپن، نماد نیروهای روحانی و امپراتوری نیز به شمار می‌رود.

۲. شیر

هرچند در *اوستا* از شیر نامی برده نشده است، در متون پهلوی این جانور به دلیل درندگی و خطری که برای جامعه چوپانی دارد، از جمله خرفستران است. شیر در بندهش با گرگ در یک سَرده (گونه) قرار دارد و از دزدان گله است. (دادگی ۱۳۸۵: ۵۶) از طرف دیگر، سگ جانوری ایزدی است که برای مقابله با شیر و پاسبانی از گله آفریده شده است. (همان: ۷۹) در *صد در بندهش* (در بیست‌وسوم) هم بر کشتن درندگانی مانند شیر، پلنگ، و گرگ تأکید شده است.

در شاهنامه، نشان اهریمنی بودن شیر وجود آن در هفت‌خوان رستم و هفت‌خوان اسفندیار در کنار دیو و جادو و موجودات اهریمنی است. زال راه پرخطر هفت‌خوان را این‌گونه توصیف می‌کند:

پر از دیو و شیر است و پر تیرگی
بماند بدو چشمت از خیرگی
(فردوسی ۱۳۸۴: ۷۵)

گنام و آشیانه آن نیز کنایه از جایی ناامن و بیشه‌ای تهی از آدمی و آبادی است:
به ایران همی‌شد که ویران کند
گنام پلنگان و شیران کند
(همان: ۱۹۹)

شیر علاوه‌بر قرار گرفتن در کنار دیوان و ددان، صفات اهریمنی دیگری هم دارد؛ مانند:

درندگی که مایه نابودی و ترس آفریده‌های نیک ایزدی است:

همان از تن خویش نابوده‌سیر
نیاید کسی پیش درنده‌شیر
(همان: ۷۵)

خشم و پرخاشگری:

به جای خرد سام سنگی بود
به خشم اندرون شیر جنگی بود
(همان: ۵۶)

برتری جویی و بیدادگری:

زمین نسپرد شیر با داد تو
روان و خرد گشته بنیاد تو
(همان: ۴۹)

شیر در شاهنامه فقط جنبه اهریمنی ندارد و جانوری است با وجهه‌ای دوگانه؛ چنان‌که فردوسی هرگاه می‌خواهد دلآوری پهلوانان را به تصویر بکشد، آنها را به شیر تشبیه می‌کند و این تشبیه برای جنگاوران آیرانی و تورانیان هم به کار می‌رود. شیر صفات ستوده‌ای دارد که باعث شده است زیان‌باری‌اش برای آفریدگان ایزدی و خوی درندگی و اهریمنی او که در متون پهلوی بیان شده است، تا حد

بسیار زیادی در شاهنامه فراموش شود و پهلوانان به دلیل این صفات به شیر همانند شوند؛ از جمله:

شجاعت و دلاوری:

دل شیر نر دارد و زور پیل
دو دستش به کردار دریای نیل
(فردوسی ۱۳۸۴: ۴۰)

جنگاوری:

یکی درع پوشید زال دلیر
به جنگ اندر آمد به کردار شیر
(همان: ۶۳)

نیرومندی:

دل و پشت گردان ایران تویی
به چنگال و نیروی شیران تویی
(همان: ۹۷)

پیروزمندی:

که ای نامور پهلوان دلیر
به هر کار پیروز برسان شیر
(همان: ۵۴)

تنومندی و ستبری:

کف و ساعدش چون کف شیر نر
هیونران و موبد دل و شاه فر
(همان: ۴۲)

خروشیدن با آوای بلند:

ز چندان گرانمایه گردد دلیر
خروشی برآمد چو آوای شیر
(همان: ۲۷)

مبارزه با خطرناکترین جانوران از جمله شیر یکی از مضامین داستانهای پهلوانی است و پیروزی یافتن یک پهلوان بر شیر نویدبخش دیگر پیروزی‌های او است. (ر.ک: طاهری و آقاجانی ۱۳۹۲: ۱۸۹) ازدهاکشی در شاهنامه هنر ویژه چند پهلوان و

پادشاه نامدار است، اما مبارزه با شیر و کشتن یا زنده شکار کردن آن با کمند یکی از راه‌های نشان دادن توانایی و نیرومندی برای همه پهلوانان و پادشاهان است. یکی بُرز بالا بود فرهمند همه شیر گیرد به خم کمند (فردوسی ۱۳۸۴: ۵۲)

سیاوش بعد از فراگیری اصول جنگاوری از رستم، شیری را با کمند به بند می‌کشد. (همان: ۱۰۸) اسفندیار از جمله پهلوانانی است که در خوان دوم خود با دو شیر مبارزه می‌کند. (ر.ک: همان: ۳۴۶) از داستان‌های زیبای شاهنامه نبرد رخس با شیر در خوان دوم از هفت‌خوان رستم است. (ر.ک: همان: ۷۵) در دوره تاریخی شاهنامه نیز چنان‌که در داستان بهرام گور آمده است، تاج شاهی را میان دو شیر می‌گذارند با این قرار که از مدعیان سنت، هرکس این شجاعت را داشته باشد که با شیران بجنگد و تاج را از میان آنها بردارد، بر تخت خواهد نشست. بهرام این کار را انجام می‌دهد و تاج را بر سر می‌نهد.

شیر در اسطوره‌های جهان نیز مانند شاهنامه دو مفهوم دارد؛ اغلب مظهر صفات نیکو است، ولی گاهی نیز نماینده ویژگی‌های نکوهیده می‌شود. در اندیشه اسلامی نماد حفاظت در برابر شر، در اسطوره‌های بودایی مدافع قانون، و در بین رومیان نماد سلطنت است، ولی در اسطوره‌های عبری نماد ستمگری است. (کوپر ۱۳۸۰: ۲۳۵-۲۳۶) شیر در مفهوم نمادین خود دو بُعدی است؛ گاهی آن را نماد قدرت، عقل، و عدالت می‌دانند و گاه آن را مغرور و خودپسند به حساب می‌آورند. (ر.ک: شوالیه و گریبان ۱۳۷۹، ج ۴: ۱۱۱) در روانکاوی، شیر نماد گرایش‌های اجتماعی منحرف است: «گرایش به سلطه‌طلبی از طریق استبداد که فرد مستبد عموماً با خشونت و اقتدار، عقاید خود را تحمیل می‌کند.» (همان: ۱۱۵) مردم مشرق‌زمین بیشتر شیر را نماد قدرت و سلطنت و نماد خدای خورشید و پادشاه می‌دانند. (ر.ک: دادور و منصوری ۱۳۸۵: ۷۴)

۳. کرم

کرم خاکی از جمله خرفستران و کشتن آن واجب است؛ زیرا اهریمن آن را برای نابودی گیاهان سودمند ساخته است. در *اوستا*، در یک مورد از این جانور نام برده شده است؛ در فرگرد چهاردهم *وندیداد* (بند ۱-۶) می‌خوانیم که یکی از مجازات‌های کشنده سگ آبی این است که باید ده‌هزار کرم خاکی را بکشد. در *بندهش*، انواع کرم‌ها این‌گونه برشمرده شده‌اند: کرم ابریشم، کرمی که در آتش زندگی می‌کند (این نوع کرم در خراسان وجود دارد و از آن رنگ سرخ به دست می‌آورند)، و کرمی که در برف می‌زید. (دادگی ۱۳۸۵: ۹۸)

در *شاهنامه*، با کرمی اساطیری به نام هفتواد روبه‌رو هستیم. نام این کرم حدود سی و پنج بار در *شاهنامه* آمده و غیر از این، از کرم دیگری نام برده نشده است. می‌توان این کرم را که مایه رونق زندگی هفتواد می‌شود، نماد برکت و بسامان شدن زندگی به حساب آورد. داستان این کرم براساس *شاهنامه* چنین است:

دختر هفتواد با دیگر دختران شهر کجاران، شهری در کنار خلیج فارس، هر روز با برداشتن مقداری پنبه و دوکدانی به نزدیکی کوه می‌رود تا ریسمان بیافد. او در یکی از این روزها، در مسیر رفتن به کوه متوجه سیبی می‌شود که از درخت افتاده است و آن را برمی‌دارد. وقتی سیب را گاز می‌زند، کرمی چاق در میان آن می‌بیند. با انگشت آن را برمی‌دارد و بر روی دوکدان می‌گذارد و به دختران می‌گوید: من امروز با نام یزدان و با اختر این کرم، شما را از میدان به در می‌کنم. دختر هفتواد آن روز دو برابر هر روز ریسمان می‌بافد. روز بعد دختر پنبه بیشتری می‌برد تا ریسمان بیافد و به دختران می‌گوید:

من از اختر کرم چندان طراز^(۱۶) بریسم که نیزم نباشد نیاز

دختر آن روز تمام پنبه‌ها را ریسمان می‌کند. پس از چندی کار رشتن چنان بالا می‌گیرد که پدر و مادر به او می‌گویند: شاید پریان با تو همراهی می‌کنند. در این

هنگام، دختر راز آن سیب و کرم را به آنها می‌گوید. پدر آن را به فال نیک می‌گیرد و کار را رها می‌کند و چنان به این کرم رسیدگی می‌کند که پس از مدتی: تناور شد آن کرم و نیرو گرفت سر و پشت او رنگ نیکو گرفت ابتدا آن کرم در دوکدان جای دارد، ولی چون روزبه‌روز بزرگ‌تر می‌شود، هفتواد جعبه‌ای برایش می‌سازد. این کرم مایه رونق زندگی هفتواد و فرزندانش می‌گردد؛ به گونه‌ای که اسم هفتواد بر سر زبان‌ها می‌افتد. در شهر کجاران، امیری است که به هر بهانه‌ای از آنها درهم و دینار می‌خواهد. هفتواد و فرزندانش با دادن درهم و دینار به مردم، از آنها طلب کمک می‌کنند. به این ترتیب، پسر و جوان دور هفتواد جمع می‌شوند:

یکی لشکری شد بر او انجمن همه نامداران شمشیرزن هفتواد به مبارزه با امیر می‌پردازد و او را نابود می‌کند و با لشکریانش به کوه می‌رود و در آنجا دژی استوار بنا می‌کند. چون آن کرم روزبه‌روز بزرگ‌تر می‌شود، آن صندوق نیز برای او تنگ می‌گردد؛ به همین سبب، هفتواد حوضی برای او می‌سازد. بعد از گذشت پنج سال، این کرم مانند فیلی قوی‌هیکل می‌شود. هر پادشاهی به جنگ هفتواد می‌آید، شکست می‌خورد؛ از جمله شاهانی که به مبارزه با او می‌پردازند، اردشیر است. وی نیز نخست از هفتواد شکست می‌خورد، ولی بعد با نیرنگی که به کار می‌برد، کرم و هفتواد را از میان برمی‌دارد. (ر.ک: فردوسی ۱۳۸۴: ۴۳۳ - ۴۳۶)

کتایون مزداپور در تفسیر نقش برجسته زنی در حال ریسندگی در حالی که تصویر موجودی شبیه یک ماهی یا کرم در کنار او است، این موجود را برخلاف نظر دیگران، یک کرم می‌داند که به سان کرم هفتواد برای آن زن ریسنده مایه برکت است.^(۱۷) (ر.ک: مزداپور ۱۳۸۳: ۳۲۹) کویاجی هم در تطبیق اسطوره‌های ایران و چین، کرم هفتواد شاهنامه را با کرم زرین درخت چینی مقایسه کرده است: «چینیان همواره به بودن جانوری به نام کرم زرین درخت که برای نگاهدارنده آن و

خانواده‌اش نویدبخش افزایش دارایی و کامروایی و مژده‌رسان بهروزی است، باورمند بوده‌اند.» (کویاجی ۱۳۷۹: ۳۲)

با این تفسیرها اگر به‌طور کلی، به نقش کرم در این داستان بنگریم، نماد خیر و برکت است و ظاهراً منافاتی با خرفستر و اهریمنی بودن آن در متون دینی زرتشتیان دارد، اما از سوی دیگر، اردشیر بابکان، پادشاه - موبد ایرانی، فره‌مند و ایزدی و مخالفان و دشمنان او اهریمنی و آنیرانی (بیگانه) هستند. با این توجیه، کرم هرچند برای هفتواد و خانواده‌اش نماد برکت و افزونی است، برای پادشاه و کشور اهریمنی و یاریگر افراد شرور و عاصی به حساب می‌آید.

در فرهنگ نمادها، کرم خاکی نماد تجدید حیات و زندگی بعد از مرگ معرفی می‌شود. (ر.ک: شوالیه و گبران ۱۳۷۹، ج ۴: ۵۴۴) چنان‌که گفته شد، در اسطوره‌های چینی، از کرمی به نام کرم زرین درخت نام برده می‌شود. کشاورزان چینی این کرم را همراه خود داشته‌اند و بر این عقیده بوده‌اند که به همراه داشتن این کرم، موجب سرعت عمل کار آنها می‌شود و چنان‌که دوگروت می‌گوید: «بر پایه باورهای چینیان، هرگاه کشاورزی کرم زرین درخت را در نزد خود نگاه دارد، همین که بیل خود را در زمین فرو برد، همه کشتزار او شخم‌زده و آماده بذرافشانی می‌شود.» (کویاجی ۱۳۷۹: ۳۳) در تورات و به‌ویژه در داستان ایوب، به کرم‌هایی اشاره شده است که از فضولات و گوشت مردگان تغذیه می‌کنند. (ر.ک: هاکس ۱۳۷۷: ۷۲۵)

۴. کژدم (عقرب)

در *اوستا* از کژدم^(۱۸) نامی برده نشده است. براساس متون پهلوی، این جانور از جمله خرفستران زهراگین است و انواعی^(۱۹) دارد. (ر.ک: دادگی ۱۳۸۵: ۹۸) از این خزنده در *شاهنامه* فردوسی فقط در یک مورد یاد شده است: و زان بیشه کژدم چو آتش به رنگ جهان شد بر آن خفتگان تار و تنگ (فردوسی ۱۳۸۴: ۴۱۵)

در این بیت، کژدم سرخ‌رنگ و آتشین، مایه عذاب است و جهان را بر سپاهیان اسکندر تیره‌وتار می‌کند؛ بنابراین، دید حاکم بر شاهنامه در مورد این جانور با نگرش حاکم بر متون پهلوی سازگاری دارد.

کژدم در میان باورهای برخی از ملل، گاه جانوری سودمند است؛ از جمله در تبت، تصویر کژدم را بر روی کاغذی می‌نگاشتند و آن را در حکم تعویذ، برای از بین بردن زیان دیوان می‌خوردند. در مصر باستان، کژدم - الهه‌ای وجود داشته است که مردم آن را پرستش می‌کردند. این الهه به‌ظاهر همچون آدمی بوده و تاجی به شکل عقرب بر سر داشته و پاسبان تخت فرعون بوده است. مصریان نیز همچون مردمان تبت از تعویذهایی با تصاویر کژدم استفاده می‌کردند، اما حضرت مسیح (ع) مار و عقرب را از کارگزاران شیطان معرفی می‌کند و در هنر عیسوی، عقرب سمبل یهودیان، دشمنان عیسی، است. (ر.ک: هال ۱۳۸۳: ۸۲)

۵. مار

واژه مار در *اوستا* و زبان پهلوی به همین صورت به کار رفته است. واژه‌ای دیگر که در زبان پهلوی برای مار وجود دارد، گرزه است. (ر.ک: دادگی ۱۳۸۵: ۹۸) در *اوستا* مار موجودی اهریمنی، نامقدس، و شوم است که کشتنش واجب است. در بندهای آغازین فرگرد چهاردهم *وندیداد*، در مورد مجازات کشنده سگ آبی آمده است: «او باید ده‌هزار مار بر شکم خزنده را بکشد. او باید ده‌هزار مار سگ‌نمای را بکشد.» در بندهش برای مار انواعی ذکر شده است: مار پردار، کربسو (مارمولک)، گرزّه دُم‌سیاه، گرزّه کوتاه، زهرابه‌دار، بیشه‌ای، ماران‌دوش،^(۲۰) و مار پردار که نوع اخیر بدترین خرفستر پردار است. با آنکه مار بدترین خرفستر است، برخلاف دستور *وندیداد*، در بندهش جوازی برای کشتن مار صادر نشده است: «خرفستر همه جادو

است و مار جادوتر، اما او را کشتن نگوید.» (دادگی ۱۳۸۵: ۹۸) بدون آنکه توضیحی داده شود که چرا برای کشتن مار فرمانی داده نشده است.^(۲۱)

باز سپید برای از بین بردن این موجود اهریمنی آفریده شده است. (همان: ۹۹) در اساطیر ملل دیگر هم وقتی مار با شاهین، عقاب، یا گوزن سرخ ظاهر می‌شود، چون اینها شمسی و نور عینی هستند و مار تاریکی، غیر عینی، و مرتبط با جهان زیرین است، در کنار هم به مظهر وحدت کیهانی و تمامیت تبدیل می‌شوند و در حال ستیز با هم نمایانگر ثنویت، ضدین، و نیروهای در حال نبرد آسمان و جهان زیرین هستند. غالباً شاهین با ماری در چنگال‌هایش و گوزنی در حال لگدمال کردن آن نمایان شده که بیانگر غلبه خیر بر شر و نیروهای معنوی بر مادی است. (ر.ک: کوپر ۱۳۷۹: ۳۳۰-۳۳۱؛ دوبوکور ۱۳۷۳: ۵۸)

واژه مار سی‌وشش بار در شاهنامه آمده است. اولین بار در داستان هوشنگ به این واژه برمی‌خوریم. وقتی پادشاه متوجه ماری می‌شود و سنگی به سوی آن پرتاب می‌کند، مار به سویی می‌جهد، اما بر اثر برخورد آن سنگ، به سنگ دیگر جرقه‌ای تولید و بدین گونه آتش کشف می‌شود. حضور دوم مار در اسطوره ضحاک است؛ بر اساس این اسطوره، پس از آنکه ابلیس بر شانه ضحاک بوسه می‌زند، دو مار از کتف‌های او سر برمی‌آورند. به غیر از این دو مورد، مار در شاهنامه حضوری فعال ندارد. در شاهنامه هنگام تصویرآفرینی با مار به این صفات این موجود اشاره شده است:

پیچیدن به دور خود: آشکارترین صفت مار پیچیدن به دور خود است. در شاهنامه هم بارها مردمی که از خشم و کین یا ترس بر خود می‌لرزند، به مار تشبیه شده‌اند:

آبر خاک چون مار، پیچان ز کین	همی خواند بر کردگار آفرین
چو دیدند رنگ رخ شهریار	برفتند لرزان و پیچان چو مار

(فردوسی ۱۳۸۴: ۲۸۷)
(همان: ۵۷۲)

مبارزانی هم که در میدان نبرد در هنگام جان دادن به خود می‌پیچند، به مار تشبیه شده‌اند:

که پولادوند است بی‌جان شده بر آن خاک چون مار پیچان شده
(فردوسی ۱۳۸۴: ۲۱۶)

فردوسی در یک تشبیه بدیع، خم گیسوان سیاه رودابه را به مار همانند کرده است:
خم اندر خم و مار بر مار بر بر آن غبغیش نار بر نار بر
(همان: ۴۳)

پستی و بی‌ارزشی: مار در شاهنامه به دلیل کوچکی اندام، نماد چیزی بی‌ارزش و پست است. پس از کشته شدن پسران اسفندیار به دست پسر و برادر رستم، اسفندیار فرزندان خود را طاووسانی ارزشمند و پسر و برادر رستم را مارانی غیر قابل قیاس با طاووس می‌خواند:

چنین گفت با رستم اسفندیار که «بر کین طاوس نر خون مار
بریزیم ناخوب و ناخوش بود نه آیین شاهان سرکش بود»
(همان: ۳۷۱)

ایرانیان بارها تورانیان را به مار و خود را به نهنگ تشبیه کرده‌اند:

که چون ماه ترکان برآید بلند ز خورشید ایرانش آید گزند
سیه مار کاو را سرآید به کوب ز سوراخ پیچان شود سوی چوب
(همان: ۲۳۸)

گزندگی: مار جانوری گزنده و غیر قابل ترحم است که باید سرش را با سنگ و چوب کوبید:

ورا بارگی باش و گیتی بکوب چنان چون سر مار افعی به چوب
(همان: ۱۳۶)

بنابراین، مار در *اوستا*، متون پهلوی، و *شاهنامه* مفهومی یکسان دارد و موجودی پلید و اهریمنی است، اما این موجود خوش‌خط و خال مانند اژدها در اسطوره‌های ملل دیگر، دارای مفاهیمی متضاد است.

مار و اژدها در برخی اسطوره‌ها به جای هم به کار می‌روند و بین آنها فرقی نیست؛ مردمان خاور دور مار را بدان سبب که کشنده است، نماد مرگ می‌دانند و به این دلیل که پوست می‌اندازد، آن را نماد زندگی و رستاخیز به حساب می‌آورند. (ر.ک: کوپر ۱۳۸۰: ۳۲۹) در اسطوره‌های مصر باستان، از مار ترسناک کفچه‌دار صحبت می‌شود. این مار گردنی دراز و قدرتی زیاد در پرتاب سم دارند. مصریان این مار را نماد نگهبانی می‌دانستند و بدین سبب، پیکر آن را برای محافظت از معابد بر بالای آنها نصب می‌کردند. این خرفستر با دنیای زیرزمینی نیز در ارتباط است و مردمان عهد باستان به‌ویژه مصریان عقیده داشتند که مار محافظ مردگان است. (ر.ک: دوبوکور ۱۳۷۳: ۴۶ - ۴۷) در آیین میتراپی هم مار موجودی اهریمنی نیست و در نقش‌های به‌جامانده همراه مهر دیده می‌شود. در تصویر گاوی که به وسیله مهر کشته می‌شود، مار در کنار گاو است و خون او را می‌لیسد تا بارور شود و به آبستنی برسد و مایه برکت و فزونی گردد. (ر.ک: واحد دوست ۱۳۷۹: ۳۱۴)

مار در دین یهود نماد عقل و خرد است و حوا را به خوردن سیب یا گندم و سوسه می‌کند. (ر.ک: تورات، پیدایش، ۳) البته در اسلام، مار این داستان تبدیل به شیطان شده است. (ر.ک: حصوری ۱۳۷۸: ۴۵-۴۶) در اسطوره‌های مسیحی، مار نماد شیطان است. (ر.ک: هال ۱۳۸۳: ۹۹) در اندیشه‌های اسلامی، مار حیوانی دارای دست و پا بوده، ولی از آنجاکه شیطان با همدستی او وارد بهشت شده است، دست و پایش گرفته شده و مجبور به خزیدن در روی زمین گردیده است. (ر.ک: دادور و منصور ۱۳۸۵: ۲۶۶) در برخی اساطیر، از ماری کیهانی سخن گفته شده است که تمامی مارها از او به وجود آمده‌اند. (همان: ۴۹) مار در بین یونانیان نیز جایگاهی بس والا داشته است. آنها مار را با مرده‌ها در پیوند می‌دانستند و آن را روح اجداد مرده خود تصور می‌کردند. کاهنان یهود در برخی معابد مثل معبد دلفی^۱ از مارها محافظت می‌کردند. (ر.ک: هال ۱۳۸۳: ۹۸) تصویر این جانور در حکم نماد درمان

همراه مدسین، ایزد پزشکی رُم، دیده می‌شود و با گذشت زمان، نشانه حرفه پزشکی شده است. این مار در اصل، مارِ درختی بدون زهر بوده که به دور عصای ایزد شفابخش پیچیده است. (ر.ک: یونگ ۱۳۸۳: ۲۳۲)

۶. مگس و پشه

در زبان پهلوی، مگس^۱ به همین صورت امروزی (ر.ک: معین ۱۳۷۱: ذیل مدخل «مگس») و پشه به صورت پخشگ^۲ تلفظ می‌شده است. (ر.ک: کزازی ۱۳۸۵، ج ۲: ۳۲۰) هنوز در مناطقی از بوشهر (شهر جم) پشه به شکل پخشه به‌کار می‌رود. در *اوستا* مگس منفورترین خرفستر است. نفرت ایرانیان از مگس به سبب ارتباطی بوده که این حشره با مردار داشته است. (ر.ک: پورداوود ۱۳۸۰: ۱۸۹)

آنگاه که جان از کالبد شخصی به در می‌رود، دیوی به نام نسو^۳ (= دیو لاشه و مردار) به شکل مگسی و زوزکنان بر بدن او وارد می‌شود و او را آلوده می‌کند. (۲۲)

(ر.ک: اوستا ۱۳۸۵: ۷۲۹) برای بیرون راندن این دیو از بدن شخص مرده، لازم است که مراسم سگ‌دید^(۲۳) انجام شود. در *وندیداد* (فرگرد ۱۴، بند ۶) آمده که یکی از مجازات‌های کشنده سگ آبی، کشتن ده‌هزار مگس چندش‌انگیز (مگس لاشه و مردار) است.

نویسنده بندهش برای مگس انواعی برشمرده است: کاسکینی، مگس انگبین، مگس سیاه، و مگسی (موریانه؟) که خانه گلین می‌سازد. (ر.ک: دادگی ۱۳۸۵: ۹۸ - ۹۹)

از توضیحاتی که این نویسنده می‌دهد، پیدا است که آگاهی علمی درباره انواع مگس ندارد و پشه، مگس انگبین (زنبور عسل)، موریانه، و زالو همه را مگس شمرده است. او درباره حشراتی مانند مگس انگبین و کرم ابریشم که از سویی

1. Magas
3. Nasu

2. Paxšag

خرفستر محسوب می‌شوند، ولی از سوی دیگر، برای بشر سودمندند، چنین توجیه می‌کند که هرگز با دانش خود بسیاری از این خرفستران را به سود آفریدگان بازگردانید. علت اساسی اهریمنی شدن این حشرات به دلیل شباهت یا همراهیشان با مگس (پشه) است و گناه عمده مگس (پشه) هم چرخیدن و تغذیه کردن از مردار و لاشه است؛ زیرا از نظر زرتشتیان، چیزی نجس‌تر از جسد انسان و لاشه حیوان نیست.

در شاهنامه از مگس اسمی به میان نیامده، ولی واژه پشه بیست و چهار بار به کار رفته است. این حشره با چند مفهوم نزدیک به هم در این کتاب دیده می‌شود:

کوچکی و خردی: بیش‌ترین کاربرد این واژه برای نشان دادن کوچکی و خردی است:

چنان گشت ز انبوه درگاه شاه که بستند بر مور و بر پشه راه
(فردوسی ۱۳۸۴: ۵۴۶)

پَر پشه هم در شاهنامه مانند خود پشه، مفهوم خردی را می‌رساند:
به یک پَر پشه ندارد خرد ازیرا کسی را به کس نشمرد
(همان: ۵۹۱)

ناتوانی: افراسیاب ناتوانی خود را در برابر رستم چنین توصیف می‌کند:
چنان برگرفتم ز زین پلنگ که گفتمی ندارم به یک پشه سنگ
(همان: ۷۰)

پستی و بی‌ارزشی:

هر آنکه که قیصر نباشد به روم نسنجد به یک پشه این مرز و بوم
(همان: ۵۲۵)

بنابراین، مگس (پشه) که در متون پهلوی موجودی اهریمنی و منفور است، در شاهنامه هم (هرچند تصویری منفی از این حشره ترسیم نشده است) بار منفی دارد و مفهوم کوچکی، ناتوانی، بی‌ارزشی و سبکی را می‌رساند.

در اسطوره‌های ملل، نیروهای اهریمنی در هیأت مگس ظاهر می‌شوند و این حشره تداعی‌کننده ایزدان شر و فساد است. (ر.ک: کوپر ۱۳۸۰: ۳۵۳) در اساطیر یونان هم مگس

بیانگر خردی است، اما مصریان مگس را به دلیل رفتار سماجت‌آمیز نماد شجاعت می‌دانسته‌اند و به همین سبب، وقتی سربازان مصری از خود شایستگی بروز می‌داده‌اند، یک مگس طلایی به آنها اعطا می‌شده است. (ر.ک: هال ۱۳۸۳: ۱۰۲)

۷. ملخ

ملخ در *اوستا* به شکل *madhaxa* و در زبان پهلوی به شکل *madhak* تلفظ می‌شده است. (ر.ک: خلف تبریزی ۱۳۶۲: ذیل واژه «ملخ»، پاورقی) در *وندیداد* (فرگرد ۷، بند ۲۵) زرتشت از اهورامزدا می‌پرسد: آیا کسی که مردار چرکینی را در آب یا آتش بیفکند، بار دیگر پاک می‌شود؟ پاسخ منفی است. چنین کسی دوزخی است و به مرداری تبدیل می‌شود که: «پشه‌ها و ملخ‌ها را افزونی می‌بخشد. او از تبهکاران است.»

نویسنده بندهش ملخ را در شمار خرفستران به حساب می‌آورد. (ر.ک: دادگی ۱۳۸۵: ۹۷) وی دشت سوری - مانش را بهترین سرزمین بعد از ایرانویج^(۲۴) می‌داند که اهورامزدا آن را آفریده است، اما اهریمن ملخ را در آنجا آفرید تا درختان و گیاهان را از بین ببرد و در نتیجه، به دیگر آفریده‌های اهورایی مثل گاو و گوسفندان آسیب برساند. (ر.ک: همان: ۱۳۳) نویسنده *صد در نثر* می‌گوید: انداختن مردار در آب و آتش باعث افزایش خرفسترانی مثل *سین* و ملخ می‌شود. (وندیداد ۱۳۸۵: ۳۷۶ حواشی رضی) در *روایات داراب هرمزدیار* هم در مورد آفرینش ملخ آمده است: «اگر نهنگی بمیرد و لاشه‌اش به کنار دریا افتد و مگس بر آن میزد (بشاشد)، ملخ تولید می‌شود.» (همان: ۴۲۱) پس با توجه به متون دینی زرتشتی، اهریمنی شدن ملخ به سبب همراهی‌اش با مردار و مگس و نیز آسیب زدن به درختان و گیاهان است. در *شاهنامه* واژه ملخ دوازده‌بار و با دو مفهوم به کار رفته است: بیشترین کاربرد آن (نُه‌بار) همراه با مور در ترکیب مور و ملخ و بیانگر کثرت و تعداد زیاد سپاهیان است:

بجوشید گفتی همه ریگ و شیخ^(۲۵) بیابان سراسر چو مور و ملخ
(فردوسی ۱۳۸۴: ۶۰)

ملخ در دو مورد هم در شاهنامه به صورت موجودی زیان‌بار برای کشتزاران معرفی شده که با نگرش متون پهلوی به این خرفستر یکسان است؛ از جمله:
چو جایی پوشد زمین را ملخ برد سبزی کشتمندان به شیخ
(همان: ۵۰۵)

ملخ در مصر، دشمن الهه‌ای به نام مآت^۱ است که الهه نظم و ترتیب کیهانی است، اما در اساطیر ملل دیگر، ملخ نقش منفی ندارد. آتی‌ها ملخی زرین را نماد نیاکانشان می‌دانستند و آن را بر سر می‌زدند. این حشره در اسطوره‌های چینی در کنار گل داوودی نقاشی می‌شود و پیام نمادین آن آرزوی بلندمرتبگی برای دیگران است. ملخ در هنر مسیحی نیز جلوه‌گر است و وقتی در دست مسیح دیده می‌شود، نماد تبدیل دین کفار است. (ر.ک: هال ۱۳۸۳: ۱۰۲)

۸. مور

مور در زبان پهلوی به صورت مورچک^۲ به کار رفته است. این جانور در *اوستا* و متون پهلوی، از جمله خرفستران است و به عقیده ایرانیان باستان، کشتن آن کاری نیک بوده است؛ زیرا موجب زحمت کشاورزان می‌شده و غلات آنها را تباه می‌ساخته است. (ر.ک. یشت‌ها ۱۳۷۷: ۳۵۷ حواشی پورداوود) در *اوستا* از پنج نوع مور دانه‌کش، بدبو، مور گزنده، گودال‌کن، و آسیب‌رسان^(۳۶) (وندیداد، فرگرد ۱۴، بند ۵) یاد شده است. در *وندیداد* (فرگرد ۱۶، بند ۱۲) یکی از تاوان‌های کشنده سگ آبی از بین بردن ده‌هزار مور دانه‌کش است و نیز افراد گناهکار برای پاک شدن از برخی از گناهان باید دویست‌مور دانه‌کش را بکشند.

1. Māât

2. Murchak

در بندهش، فقط از مورهای دانه‌کش، گزنده، و مور سواری نام برده شده است. مورچه کوچک‌ترین خرفستر است که قدرت تشخیص آن برای یافتن دانه‌ها مربوط به نیروی بویایی آن یا بوی دانه‌ها نیست، بلکه برخاسته از نیروی جادوی مورچه است. اگر سیصدسال لانه مور را خراب نکنند، به مار تبدیل می‌شود که سایه بر سر هرکس بیندازد، خواهد مرد. (ر.ک: دادگی ۱۳۸۵: ۹۹)

در برابر مور، ژوزه^(۲۷) (خارپشت) جانوری ایزدی است که هدف از آفرینش آن، مقابله با مور دانه‌کش است. این حیوان برای از بین بردن مور در آشیانه او ادرار می‌کند و بدین‌گونه تعداد زیادی از آنها را هلاک می‌نماید. (ر.ک: بندهش هندی ۱۳۶۸: ۱۰۱) در صد در نثر (در پنجاه و هفتم) آمده است که خارپشت را نباید بکشند و هرکس این حیوان را ببیند، باید او را در صحرا در نزدیکی لانه مورچگان بگذارد تا آنها را از بین ببرد. بنابر دستور نویسنده صد در بندهش (در ۲۳)، هرکس مور دانه‌کشی را بکشد، مانند آن است که شیر بیشه‌ای را کشته یا کوری را بینا کرده است. می‌توان گفت در متون دینی زرتشتیان، درباره کشتن هیچ‌کدام از جانورانی که خرفستر به‌شمار آمده‌اند، به اندازه مور سفارش نشده است. مور چهل‌بار در شاهنامه و در مفاهیم زیر به کار رفته است:

خردی و کوچکی:

خداوند کیوان و بهرام و هور که هست آفریننده پیل و مور
(فردوسی ۱۳۸۴: ۵۸)

کم‌وزنی و سبکی بیش از اندازه:

چنان پیش گرسیوز آورد گش تو گفتی یکی مور دارد به گش^(۲۸)
(کزازی ۱۳۸۵، ج ۳: ۸۶)

مورچه در شاهنامه نیز همچون اوستا با صفت دانه‌کش به کار رفته است:
میازار موری که دانه‌کش است که جان دارد و جان شیرین خوش است
(همان، ج ۱: ۷۶)

اما در اسطوره‌های جهان، مورچه نماد تلاش و الگویی برای به حرکت واداشتن افراد تنبل است. این حشره آنگاه که با جانوری بزرگ مثل شتر مقایسه شود، نماد نابرابری

اوضاع مردمان است. (ر.ک: هال ۱۳۸۳: ۱۰۳) این جانور کوچک در برخی اسطوره‌ها نماد سازندگی است. (ر.ک: کوپر ۱۳۸۰: ۳۵۷)

۹. موش

در *اوستا* از این جانور اسمی به میان نیامده است، ولی از یک پری به نام موش‌پری نام برده شده که با دیو آز همراه است. (اوستا ۱۳۸۵: ۱۶۷ و ۲۵۳) موش در متون پهلوی حضور دارد. در *صد در نثر* (در ۴۳ و ۵۳) موش از جمله خرفستران و ثواب کشتن آن برابر با کشتن چهار شیر است. آنچه مایه شگفتی است، این است که موش در بندهش از جانوران ایزدی است و در شمار خرفستران نیست. هرچند نویسنده این کتاب درباره انواع موش اشتباه می‌کند و مثلاً از موشی سخن می‌گوید که مشک نافه را برای از میان بردن گند^(۲۹) تولید می‌کند. در هر صورت تأکید وی بر آفرینش ایزدی انواع موش است. (ر.ک: دادگی ۱۳۸۵: ۷۹)

از این جانور تنها یک بار در *شاهنامه* یاد شده است:

همه خانه از موش بگذاشتند
دل از بوم آباد برداشتند
(فردوسی ۱۳۸۴: ۶۴۲)

در همین یک بیت، موش جانوری معرفی می‌شود که به‌طور پنهانی، در محدوده زندگی آدمیان به تاخت‌وتاز می‌پردازد و گاه عرصه را بر آنها تنگ می‌کند؛ پس نگرش حاکم بر *شاهنامه* با *اوستا* و متون پهلوی - به استثنای بندهش - در مورد این جانور یکسان است.

در میان اساطیر ملل دیگر، موش در ارتباط با جهان زیرین، نماینده نیروهای مرگ، حرکت مداوم، اضطراب، دورویی، و... است. در مسیحیت نماد اهریمن، جانور بلعنده و جونده درخت حیات و در دوره رنسانس، نماد تخریب و فساد است. موش صحرائی گاه وضعیتی بهتر از موش خانگی دارد؛ مثلاً در اساطیر هند، این نوع موش مرکب گانشا، خدای فیل‌سر، و در این نقش بیانگر کوشش و موفقیت

است. موش سفید صحرايي هم در بين ژاينی‌ها با خدای شادی (= دایکوکو) پیوند دارد. (ر.ک: کوپر ۱۳۷۹: ۳۵۸) در *تورات* نیز موش جانوری نجس و دشمن کشتزارها است. (ر.ک: هاکس ۱۳۷۷: ۸۵۳)

دشمنان خرفستران

بنابر آنچه در متون پهلوی آمده است، اهورامزدا در برابر موجودات زیان‌باری که اهریمن می‌سازد، موجودات سودمندی می‌آفریند تا به دشمنی و مقابله با خرفستران پردازند. در نمودار زیر نام این جانوران سودمند و هدف از آفرینش آنها بر بنیان آنچه در بندهش (ص ۱۰۳) آمده، ذکر شده است.

جانورانی که برای دشمنی با خرفستران خلق شده‌اند					
ردیف	جانور سودمند	هدف از آفرینش	ردیف	جانور سودمند	هدف از آفرینش
۱	آهو	از بین بردن مار	۷	کاسکین مرغ	از بین بردن ملخ
۲	باز سپید	نابود کردن مار پرداز	۸	گاو آبی	دشمنی با تملی خرفستران
۳	ببَر (سگ) آبی	از بین بردن کرم آب	۹	گاو کوهی	کشتن مار
۴	راسو	از بین بردن گرزه	۱۰	مُشک گربه	از بین بردن گرزه
۵	ژوزه	کشتن مور دانه‌کش	۱۱	ماهی کَر	کشتن وزغ (دشمن هوم سپید)
۶	سگ آبی	کشتن نوعی کرم آبی			

جدول زیر نموداری کلی از مقایسه خرفستران در اوستا، متون پهلوی، شاهنامه، و اساطیر ملل دیگر است.

مفاهیم نمادین خرفستران				
جانور	اوستا	متون پهلوی	شاهنامه	اسطوره‌های سایر ملل
ازدها	اهریمنی و مخرب	خرفستر زمینی، دشمن راستی، اوبارنده مردم و جانوران	نماد تنومندی، قدرت، نابودکننده و آتشین دم	چین و ژاین: نیروی روحانی سلتی: دشمن حاصلخیزی سومری: نیروی شر مسیحیت: دیو، دشمن خدا
شیر	_____	چارپایی اهریمنی و در رده گرگ‌ها	از سویی اهریمنی، درنده‌خو، سلطه‌جو و پرخاشگر و از دیگر سو، نماد تنومندی، قدرتمندی، و شجاعت	اسلام: حفاظت در برابر شر بودایی: مدافع قانون چینی: دلآوری عبری: قدرت و ستمگری
کرم	موجودی اهریمنی	اهریمنی و ازبین‌برنده گیاهان	یاریگر افراد شرور، ولی برای خانواده هفتواد نماد برکت	در اسطوره‌های چینی کرم زرین درخت نماد برکت است.
کژدم	اهریمنی و زهرآگین	اهریمنی و زهرآگین	مایه عذاب مردمان	مردمان تبت و مصر تصویر کژدم را در حکم دعای خوردند مسیحیت: نماد شیطان
مار	اهریمنی و شوم	اهریمنی و شوم	اهریمنی، زیانبار، گزنده، بی‌ارزش، و غیر قابل ترحم	مسیحیت: شیطان اسلام: یاور شیطان یونان: روح اجداد آیین مهری: مایه برکت دین یهود: نماد عقل
مگس و پشه	ناپاک‌ترین خرفستر	اهریمنی	موجودی بی‌ارزش و ناچیز	مصری: نماد شجاعت برخی اسطوره‌ها: تداعی کننده ایزدان شر و فساد در اسطوره‌های یونانی: نماد خردی
ملخ	موجودی زیان‌بار	اهریمنی و ازبین‌برنده درختان	موجودی زیان‌بار	مصر: دشمن الهه مآت آتی: نماد نیاکان مسیحیت: تبدیل دین کفار
مورچه	موزی و کشتن آن واجب	موزی و کشتن آن واجب	تأکید بر نکشتن آن	چین: راستی و انضباط هند: ناپایداری هستی
موش	_____	بندهش: اهورایی دیگر متون: اهریمنی	موجودی زیان‌بار	هند: مرکب گانشا دوره رنسانس: سمبل تخریب و فساد

شباهت‌ها و اختلافات میان اسطوره‌های ملل مختلف در مورد خرفستران

اژدها: اژدها در متون ایرانی، اعم از *اوستا* و دیگر متون دینی زرتشتی و *شاهنامه* موجودی مخرب و کشنده است. در اسطوره‌های سلتی، سومری، و مسیحی نیز همین مفهوم را دارد، ولی در اسطوره‌های چینی، نماد نیروی روحانی و خاقان و همچنین پاسدار کاخ خدایان و گنج‌ها است.

شیر: از شیر در *اوستا* نامی برده نشده است، ولی در متون پهلوی، اهریمنی است. در *شاهنامه* از نظر آفرینندگان داستان‌ها اهریمنی و در رده دیو و اژدها و جادو است، اما از نظر فردوسی، مفاهیمی دوگانه دارد: از سویی، درنده‌خو، سلطه‌جو، و ستمکار است و از دیگر سو، نماد جنگ‌جویی، شجاعت، تنومندی، و پیروزی و از این نظر، پهلوانان به شیر تشبیه می‌شوند. این حیوان در اسطوره‌های عبری نیز مانند متون پهلوی و داستان‌پردازان *شاهنامه* مفهومی اهریمنی دارد، ولی در اسطوره‌های چینی، بودایی، و اسلامی اهریمنی نیست.

کرم: کرم در متون زرتشتی و پهلوی موجودی اهریمنی است؛ چون از بین‌برنده گیاهان است. در *شاهنامه* هرچند برای هفتواد و خانواده‌اش نماد افزونی است، برای پادشاه و کشور اهریمنی و یاریگر افراد شرور به حساب می‌آید. کرم در اسطوره‌های چینی نیز مانند این جانور برای هفتواد نماد برکت است.

کژدم: کژدم در *شاهنامه* نیز همچون *اوستا* و متون پهلوی، جانوری زهرآگین و مودی است. مسلمانان و مسیحیان نیز کژدم را اهریمنی می‌دانند، ولی مصریان آن را مقدس می‌شمردند.

مار: در متون زرتشتی و *شاهنامه* مار موجودی اهریمنی است. در اسطوره‌های مسیحی و اندیشه‌های اسلامی نیز همین دیدگاه وجود دارد، ولی دید یونانیان، یهودیان، و مهربان نسبت به این جانور متفاوت است.

مگس و پشه: این دو موجود که در *اوستا* و *بندهش* اهریمنی معرفی شده‌اند، در *شاهنامه* نیز موجوداتی بی‌ارزش‌اند. مصریان آنها را نماد شجاعت می‌دانند، ولی در برخی اسطوره‌های جهان همچون متون زرتشتی تصویری منفی دارند. در اسطوره‌های یونان دیدگاهی همچون دیدگاه حاکم بر *شاهنامه* در مورد آنها وجود دارد.

ملخ: ملخ در *اوستا* و متون پهلوی و *شاهنامه* اهریمنی است؛ زیرا درختان را از بین می‌برد. این موجود در اسطوره‌های مصریان نیز تصویری منفی دارد؛ ولی در بین مسیحیان و آتنی‌ها دارای تصویری مثبت است.

مورچه: مورچه در *اوستا* و دیگر متون زرتشتی موجودی اهریمنی است، ولی در *شاهنامه* بر نیازردن آن تأکید شده است. شاید بی‌خبری فردوسی از عقیده زرتشتیان یا بینش اسلامی فردوسی سبب این تعارض شده باشد.

موش: این موجود در کتب پهلوی به‌استثنای *بندهش*، موجودی اهریمنی است. موش در *شاهنامه* و اسطوره‌های دوره رنسانس نیز موجودی مخرب است، ولی در اسطوره‌های هند مرکب خدای فیل سر است.

نتیجه

خرفسْتَران موجوداتی زیان‌بار هستند که اهریمن آنها را برای از میان بردن آفرینش نیک و سودمند آفریده است و بنابراین، مبارزه با آنها و کشتن‌شان از وظایف دینی زرتشتیان محسوب می‌شود. برخی از این خرفسْتَران مانند کژدم، مار، اژدها، و شیر به دلیل گزندگی که می‌زنند و بعضی از آنها مانند موش، مور، و ملخ به سبب زیانی که می‌رسانند، اهریمنی به‌شمار آمده‌اند. برخی دیگر مانند کرم و مگس ظاهراً به دلیل مجاورت با چیزهای نجس و آلوده مثل جسد و مردار یا تغذیه از آنها

اهریمنی شده‌اند و نوع زندگی دوگانه و متضاد بعضی از اینها مانند مور یا مار که گاهی آشکار می‌شوند و گاهی در دل آب یا زیر زمین پنهان می‌شوند، می‌تواند یکی از دلایل جادو و در نتیجه، اهریمنی‌بودنشان باشد.

در دوره‌های بعد که نویسندگان نامه‌های دینی در وجود بعضی از این خرفستران مانند کرم ابریشم یا مگس انگبین نه تنها زیانی نمی‌بینند، بلکه سودمندی‌شان را نیز نمی‌توانند پنهان کنند، آنها را از جرگه خرفستران بیرون می‌برند؛ با این توجیه که یزدان آنها را به سود مردم برگردانده است؛ همچنان‌که درباره تنِ مادی خرفستران توجیه می‌کنند که هر مزد این تن را به آنها داده است تا مردم و جانوران نیک بتوانند آنها را ببینند و از خود محافظت کنند.

نگرش فردوسی نسبت به خرفستران - بی‌آنکه واژه خرفستر را به‌کار ببرد، یا به اهریمنی بودن جانوری اشاره کند - گاهی مطابق با *اوستا* و متون پهلوی است و گاهی با آنها تفاوت دارد؛ مثلاً موش و ملخ را برای کشتزارها و اژدها، مار، و کژدم را برای مردم و جانوران سودمند، زیان‌بار می‌داند. مگس و پشه را بدون اظهار تنفیری که از آنها در متون دینی وجود دارد، نماد چیزهای پست و بی‌ارزش به‌حساب می‌آورد. کرم از سویی، برای هفتواد و خانواده‌اش نماد برکت و از دیگر سو، برای کشور و پادشاه یاریگر افراد شرور است. نگاه فردوسی به شیر دوگانه است؛ از طرفی، به سبب داشتن خوی درندگی و برتری‌جویی، برای مردم و جانوران زیان‌بار است و از طرف دیگر، به دلیل نیرومندی و شجاعتی که دارد، پهلوانان به آن تشبیه می‌شوند. در مورد مور، برخلاف متون دینی زرتشتیان که به کشتن مور دانه‌کش دستور می‌دهند، فردوسی آزردهن این موجود ناتوان را روا نمی‌داند. در یک نتیجه‌گیری کلی می‌توان گفت هرچند نگرش فردوسی نسبت به خرفستران با *اوستا* و متون پهلوی مغایرت‌هایی دارد، تشابهات بیش از اختلافات است.

پی‌نوشت

- (۱) رودی که بیشترین میزان خرفستر را در خود دارد، رود دائیتی است که از ایرانویچ می‌آید.
(ر.ک: دادگی ۱۳۸۵: ۷۵)
- (۲) مرگ کاری اهریمنی است؛ بنابراین، اهورامزدا خود را بدان نمی‌آلاید. او بدی و اهریمن را ناکار می‌کند.
- (۳) این گاو که منشأ پیدایش تمامی چارپایان مفید و گیاهان است، گاو یکتاآفریده نام دارد.
- (۴) در پهلوی جه به معنی زن فرومایه و روسپی و جهی نام دختر اهریمن است که وی را به تاختن بر جهان اهورایی برانگیخت. (ر.ک: اوستا ۱۳۸۵: ۹۶۸ حواشی دوستخواه)
- (۵) بهمن در اوستا یکی از امشاسپندان است که نماد اندیشه و خرد به شمار می‌رود و زرتشت را هنگام زادن، از دستبرد اهریمن محافظت می‌کند. (ر.ک: اوستا ۱۳۸۵: ۹۵۲ حواشی دوستخواه)
- (۶) خرفسترغن یا مارغن هدیه‌ای است شایسته بخشش به پیشوایان زرتشتی و از این بخشش، در حکم وسیله‌ای برای پاک شدن از گناه یاد شده است. (ر.ک: پورداوود ۱۳۸۰: ۹۱؛ دادگی ۱۳۸۵: ۱۲۰-۱۲۱)
- (۷) شاید برای مردم شهرنشین امروزی این رفتارها و دستورها بدوی و خشن به نظر برسد، اما در یک جامعه کشاورز و دام‌پرور، زیان‌بار بودن این موجودات برای انسان‌ها، دام‌ها، و محصولات کشاورزی سبب مبارزه با آنها بوده است.
- (۸) سگ آبی از موجودات اهورایی است؛ به همین دلیل، کشتن آن چنین مجازات سختی را در پی دارد.
- (۹) به نظر می‌رسد تعداد عجیبی که در نظر گرفته شده، بیشتر برای بازداشتن از ارتکاب گناه بوده است و گرنه کشتن این تعداد جانور عملاً امکان‌پذیر یا دست‌کم خیلی ساده نیست.
- (۱۰) تقارن روز پنجم هر ماه (= سپندارمذ) با ماه اسفند را جشن می‌گرفتند و آن را جشن اسپند می‌نامیدند.
- (۱۱) بیستم در متن چنین است. دور نیست که غلط چاپی باشد و اصل چیزی بوده است مانند آن.
- (۱۲) به نوع پست ابریشم کژ یا قژ می‌گویند. (ر.ک: دادگی ۱۳۸۵: ۱۸۸)

(۱۳) مترجم کتاب بندهش بعد از این واژه، علامت سؤال گذاشته که نشان از آن است که نوع جانور برایش نامعلوم بوده است.

(۱۴) برگ‌مار از گونه مارمولک‌ها است.

(۱۵) برای تحلیل‌های دیگر ر.ک: سلطانی‌گرد فرامرزی ۱۳۸۶: ۷۱.

(۱۶) رشته و نخ.

(۱۷) این نقش در موزه لوور فرانسه نگهداری می‌شود.

(۱۸) کژدم در اصل گزدم به معنی دم‌گزنده است. مردم عامه گمان می‌کنند کژدم، کج‌دم است؛ چون دمش کج است؛ حال آنکه اشتباه است. (معین ۱۳۷۱: ذیل مدخل «کژدم»)

(۱۹) مترجم کتاب بندهش در جای برشمردن انواع آنها نقطه‌چین گذاشته که احتمالاً متن اصلی برایش قابل خواندن نبوده است.

(۲۰) شاید منظور از ماران‌دوش همان دو ماری باشد که از دوش ضحاک روییده است. (ر.ک: دادگی ۱۳۸۵: ۱۸۷ حواشی بهار)

(۲۱) براساس شاهنامه، سروش به فریدون می‌آموزد که ضحاک را نکشد و او را در دماوند به بند بکشد. نویسنده دینکرد بر بنیان بخش‌های از دست‌رفته / اوستا در این‌باره چنین توضیح می‌دهد: «در نخستین [و] دو دیگر [و] سیدیگر ضربت، از تن ضحاک بسیار خرفستر باریدن. گفتن دادار هرمزد به فریدون که «مبادا بدتری [تن] او را که ضحاک [است]. چه اگر [ت] او را بدری، ضحاک پر این زمین را گند از مار و سمور آبی و کژدم و کشف و وزغ.» (شایست ناشایست ۱۳۶۹: ۲۵۰)

(۲۲) در مورد پیوند مگس با دیو نسو مطالبی نیز در بندهای ۶۹ تا ۷۱ فرگرد هشتم *وندیداد* آمده است.

(۲۳) زرتشتیان بر این اعتقاد بوده‌اند که وقتی کسی می‌میرد، دیو نسو وارد بدن او می‌شود و او را و حتی محیط و مسیر عبور او را می‌آلاید. سگی سفیدموی زردگوش یا سگ زرد چهارچشم را حاضر می‌کردند و همراه مرده تا دخمه می‌بردند و معتقد بودند که این آیین که به آیین سگ‌دید موسوم است، باعث فرار دیو نسو می‌شود. (ر.ک: اوستا ۱۳۸۵: ۷۲۹ و ۱۰۱۰)

(۲۴) ایرانویج سرزمینی است که در اساطیر جایگاه نخستین ایرانیان است.

(۲۵) زمین سخت، دامنه کوه.

- (۲۶) این همان مورچه‌ای است که دارمستتر آن را مورچه چوب (دارک) خوانده است. (ر.ک: اوستا ۱۳۸۵: ۹۰۸ حواشی دوستخواه)
- (۲۷) ژوژه موجودی است که از شب تا طلوع خورشید، هزاران آفریده اهریمن را می‌کشد. (ر.ک: اوستا ۱۳۸۵: ۸۰۱ حواشی دوستخواه)
- (۲۸) کش در مصراع اول، به معنی خوش و نیکو است و در مصراع دوم، آغوش و بغل و آن دو با هم جناس تام دارند.
- (۲۹) گند اهریمنی است در برابر بو که ایزدی است و به همین دلیل، هر موجود از بین برنده گند، یاریگر آفرینش نیک است.

کتابنامه

کتاب مقدس.

ارداویرافنامه. ۱۳۸۲. ترجمه و تصحیح ژاله آموزگار. تهران: معین.

ابوریحان بیرونی، محمدبن احمد. ۱۳۶۳. *آثارالباقیه*. ترجمه اکبر داناسرشت. تهران: امیرکبیر.

افشاران مشهدی، شبنم. ۱۳۸۵. «مقایسه نمادهای جانوری در شاهنامه و نقش مایه‌های آن در متون کهن ایرانی، اوستا و پهلوی». *پایان‌نامه مقطع کارشناسی ارشد دانشکده هنر و معماری دانشگاه آزاد اسلامی واحد مرکز*.

اوستا، کهن‌ترین سرودهای ایرانیان. ۱۳۸۵. گزارش جلیل دوستخواه. تهران: مروارید.

بندهش هندی. ۱۳۶۸. ترجمه و تصحیح رقیه بهزادی. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

پورداوود، ابراهیم. ۱۳۸۰. *فرهنگ ایران باستان*. تهران: اساطیر.

پیگوت، ژولیت. ۱۳۸۳. *شناخت اساطیر ژاپن*. ترجمه محمدحسین باجلان فرخی. تهران: گلشن.

حصوری، علی. ۱۳۸۷. *ضحاک*. تهران: چشمه.

خرده‌وستا. ۱۳۱۰. گزارش ابراهیم پورداوود. بمبئی: انجمن زرتشتیان ایرانی بمبئی.

خلف تبریزی، محمدحسین. ۱۳۶۲. *برهان قاطع*. به اهتمام محمد معین. تهران: امیرکبیر.

دادگی، فرنیغ. ۱۳۸۵. *بندهش*. گزارش مهرداد بهار. تهران: توس.

دادور، ابوالقاسم و الهام منصوری. ۱۳۸۵. *درآمدی بر اسطوره‌های ایران و هند*. تهران: دانشگاه الزهرا.

- دوبوکور، مونیک. ۱۳۷۳. *رمزهای زنده جان*. ترجمه جلال ستاری. تهران: مرکز.
- دهابیر، بهمن نوشیروان جی. ۱۹۰۹. *صد در نثر و صد در بندهش*. بمبئی: بریتیش ایندیا پرس.
- سلطانی گرد فرامرزی، علی. ۱۳۸۶. *رمزهایی از اساطیر ایران در شاهنامه*. تهران: مبتکران.
- شایست ناشایست. ۱۳۶۹. ترجمه کتابیون مزداپور. تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.
- شوالیه، ژان و آلن گربران. ۱۳۷۹. *فرهنگ نمادها*. ترجمه سودابه فضایی. تهران: چیحون.
- طاهری، محمد و حمید آقاجانی. ۱۳۹۲. «تبیین کهن‌الگویی سفر قهرمان»: *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی دانشگاه آزاد اسلامی واحد تهران جنوب*. ش ۳۲.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۴. *شاهنامه (براساس نسخه چاپ مسکو)*. تهران: پیمان.
- قلی‌زاده، خسرو. ۱۳۹۲. *دانش‌نامه اساطیری جانوران و اصطلاحات وابسته*. تهران: کتاب پارسه.
- کریستی، آنتونی. ۱۳۷۳. *شناخت اساطیر چین*. ترجمه محمدحسین باجلان فرخی. تهران: گلشن.
- کزازی، میرجلال‌الدین. ۱۳۸۵. *نامه باستان*. تهران: سمت.
- کوپر، جی. سی. ۱۳۸۰. *فرهنگ مصور نمادهای سنتی*. ترجمه ملیحه کرباسیان. تهران: فرشاد.
- کویاجی، جهانگیر. ۱۳۷۹. *آیین‌ها و افسانه‌های ایران و چین باستان*. ترجمه جلیل دوستخواه. تهران: علمی و فرهنگی.
- مزداپور، کتابیون. ۱۳۸۳. *داغ گل سرخ و چهارده گفتار دیگر درباره اسطوره*. تهران: اساطیر.
- معظمی، مهناز. ۱۳۷۸. «دنیای حیوانات در ایران باستان». *ایران‌نامه*. ش ۶۶.
- معین، محمد. ۱۳۷۱. *فرهنگ فارسی*. تهران: امیرکبیر.
- مینوی خرد. ۱۳۵۴. ترجمه و تصحیح احمد تفضلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران.
- واحددوست، مهوش. ۱۳۷۹. *نهادینه‌های اساطیری در شاهنامه فردوسی*. تهران: سروش.
- واحددوست، مهوش و فاطمه ربیعی. ۱۳۸۶. «عواطف حیوانی در شاهنامه». *نشریه مطالعات ایرانی*. ش ۱۲.
- واشقانی فریمانی، ابراهیم. ۱۳۹۰. «جانوران و اسطوره آغاز در ایران باستان». *فصلنامه علوم انسانی پیک‌نو دانشگاه پیام نور*. س ۹. ش ۴.
- وندیاد. ۱۳۸۵. ترجمه و تصحیح هاشم رضی. تهران: بهجت.
- هاکس، مستر. ۱۳۷۷. *قاموس کتاب مقدس*. تهران: اساطیر.
- هال، جیمز. ۱۳۸۳. *فرهنگ نگاره‌ای نمادها در هنر شرق و غرب*. ترجمه رقیه بهزادی. تهران: فرهنگ معاصر.

س ۱۲- ش ۴۴ - پاییز ۹۵ _____ خرفسٲران در اندیشه ایرانیان براساس... / ۴۹

یشت‌ها. ۱۳۵۶. گزارش ابراهیم پورداوود. به کوشش بهرام فره‌وشی. ج ۱. تهران: دانشگاه تهران.

_____ ۱۳۷۷. گزارش ابراهیم پورداوود. ج ۲. تهران: اساطیر.

یونگ، کارل گوستاو. ۱۳۸۳. *انسان و سمبل‌هایش*. ترجمهٔ محمود سلطانیه. تهران: جامی.

References

The Holy Book.

- Afshārān Mashhadi, Shabnam. (2006/1385SH). "Moghāyeseh-ye nemād-hā-ye jānevāri dar Shāhnāmeḥ va naghsh-māyeh-hā-ye ān dar motoun-e kohan-e Irāni, Avestā va Pahlavi". *M.A. Theses in Faculty of Art and Architecture of Islamic Azad University Tehran Center Branch. Ardāvīrāf-nāmeḥ*. (2003/1382SH). Translation and research by Zhāleh Āmouzgār. Tehrān: Mo'in.
- Avesta, kohantarīn soroud-hā-ye Irāniyān*. (2006/1385SH). Reported by Jalil Doustkhāh. Tehrān: Morvārid.
- Birouni, Abou-Reihān. (1984/1363SH). *Āsār-ol-bāghiyah*. Tr. by Akbar Dānāseresh. 3rd ed. Tehrān: Amirkabir.
- Bondaresh-e Hendi*. (1989/1368SH). Ed. & Tr. by Roghayyeh Behzādi. Tehrān: Moasseseh-ye Motāle'āt o Tahghighāt-e Farhangī.
- Chevalier, Jean & Alain Guerbrant. (2000/1379SH). *Farhang-e Nemād-hā (Dictionary of symbols)*. Tr. by Soudābeh Fazā'eli. Tehrān: Jeyhoun.
- Cooper, J. C. (2001/1380SH). *Farhang-e namād-hā-ye sonnati (An illustrated encyclopaedia of traditional symbols)*. Tr. by Maliheh Karbāsiyān. Tehrān: Farshād.
- Coyajee, J. C. (2000/1379SH). *A'ei-hā va afsāneh-hā-ye Chin-e bāstān (Cults and legends of ancient Iran and China)*. Tr. by Jalil Doustkhāh. Tehrān: 'Elmi o Farhangī.
- Cristy, Antony. (1994/1373SH). *Shenākht-e asātir-e Chin (Chinese Myths)*. Tr. by Mohammad Hossein Bājelān Farrokhi. Tehrān: Golshan.
- Dādagi, Faranbagh. (2006/1385SH). *Bondaresh*. Report of Mehrdād Bahār. Tehrān: Tous.
- Dādvar, Abolghāsem and Elhām Mansouri. (2006/1385SH). *Darāmadi bar ostoureh-hā-ye Irān va Hend*. Tehrān: Al-zahrā University.
- Dahābar, Bahman Noushīrvān Ji. (1909/1288SH). *Sad dar nasr va sad dar Bondaresh*. Bombay: British India Press.
- De Beaucorps, Monique. (1994/1373SH). *Ramz-hā-ye zendeḥ-ye jān (Les symboles vivants)*. Tr. by Jalāl Sattāri. Tehrān: Markaz.
- Ferdowsi, Abolghāsem. (2005/1384SH). *Shāhnāmeḥ (based on Moscow print)*. Tehrān: Peimān.
- Gholi-zādeh, Khosrow. (2013/1392SH). *Dānesh-e asātiri-ye jānevarān va estelāhāt-e vābasteh*. Tehrān: Pārseh.
- Hall, James. (2004/1383SH). *Farhang-e Negāreh-i-ye Namād-hā dar honar-e shargh o gharb (Illustrated dictionary of symbols in Eastern*

- and Western art*). Tr. by Roghayyeh Behzādi. Tehrān: Farhang-e Mo'āser.
- Hasouri, 'Ali. (2008/1387SH). *Zahhāk*. Tehrān: Cheshmeh.
- Hawks, Master. (1998/1377SH). *Ghāmous-e Ketāb-e Moghaddas (Bible Dictionary)*. Tehrān: Asātir.
- Jung, Carl Gustav. (2004/1383SH). *Ensān va sambol-hā-yash (man and his symbols)*. Tr. by Mahmoud Soltāniyyeh. Tehrān: Jāmi.
- Kazzāzi, Mirjalāl-oddin. (2006/1385SH). *Nāmeḥ-ye bāstān*. Tehrān: SAMT.
- Khalaf Tabrizi, Mohammad Hossein. (1983/1362SH). *Borhān-e ghāte'*. With the effort of Mohammad Mo'in. Tehrān: Amirkabir.
- Khordeh Avesta*. (1931/1310SH). Report of Ebrāhim Pourdāvoud. Bamba'i: Anjoman-e Zartoshtiyān-e Irāni-ye Bamba'i.
- Mazdāpour, katāyoun. (2004/1383SH). *Dāgh-e gol-e sorkh va chahārdah goftār-e digar darbāreh ostoureh*. Tehrān: Asātir.
- Minou-ye Kherad*. (1975/1354SH). Translated and edited by Ahmad Tafazzoli. Tehrān: Tous.
- Mo'azzami, Mahnāz. (1999/1378SH). "donyā-ye heivānāt dar Irān-e bāstān". *Irān-nāmeḥ*. No. 66.
- Mo'in, Mohammad. (1984/1371SH). *Farhang-e Fārsi*. Tehrān: Amirkabir.
- Piggott, Juliet. (2004/1383SH). *Shenākht-e Asātir-e Zhāpon (Japanese mythology)*. Tr. by Mohammad Hossein Bājelān Farrokhi. Tehrān: Golshan.
- Pourdāvoud, Ebrhim. (2001/1380SH). *Farhang-e Irān-e bāstān*. Tehrān: Asātir.
- Soltāni-gard Farāmarzi, 'Ali. (2007/1386SH). *Ramz-hā-i az asātir-e Irān dar Shāhnāmeḥ*. Tehrān: Mobtakerān,
- Tāheri, Mohammad and Hamid Āghājāni. (2013/1392SH). "tabein-e Kohan-olgoui-ye safar-e ghahremān". *Āzād University Quarterly Journal of Mytho-mystic Literature*. No. 32.
- Vāhed-doust, Mahvash and Fātemeh Rabi'i. (2007/1386SH). " 'vātef-e heivāni dar Shāhnāmeḥ". *Nashriyeh-ye Motāle'āt-e Irāni*. No. 12.
- Vāhed-doust, Mahvash. (2009/1379SH). *Nahādine-hā-ye asātiri dar Shāhnāmeḥ-ye Ferdowsi*. Tehrān: Soroush.
- Vandidād*. (2006/1385SH). Explanation and edition by Hāshem Razi. Tehrān: Behjat.
- Vāshaghāni Farimāni, Ebrāhim. (2011/1390SH). "jānevarān va ostoureh āqāz dar Iran-e bāstān". *Payām-e Nour University Quarterly Journal of Peik-e Nour*. Year 9. No. 4.

Yasht-hā (1977/1356SH). Reported by Ebrāhim Pourdāvoud. With the effort of Bahrām Farrah-vashi. Vol. 1. Tehrān: University of Tehrān.

Yasht-hā. (1998/1377SH). Reported by Ebrāhim Pourdāvoud. Vol. 2. Tehrān: Asātir.